



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نقد و بررسی

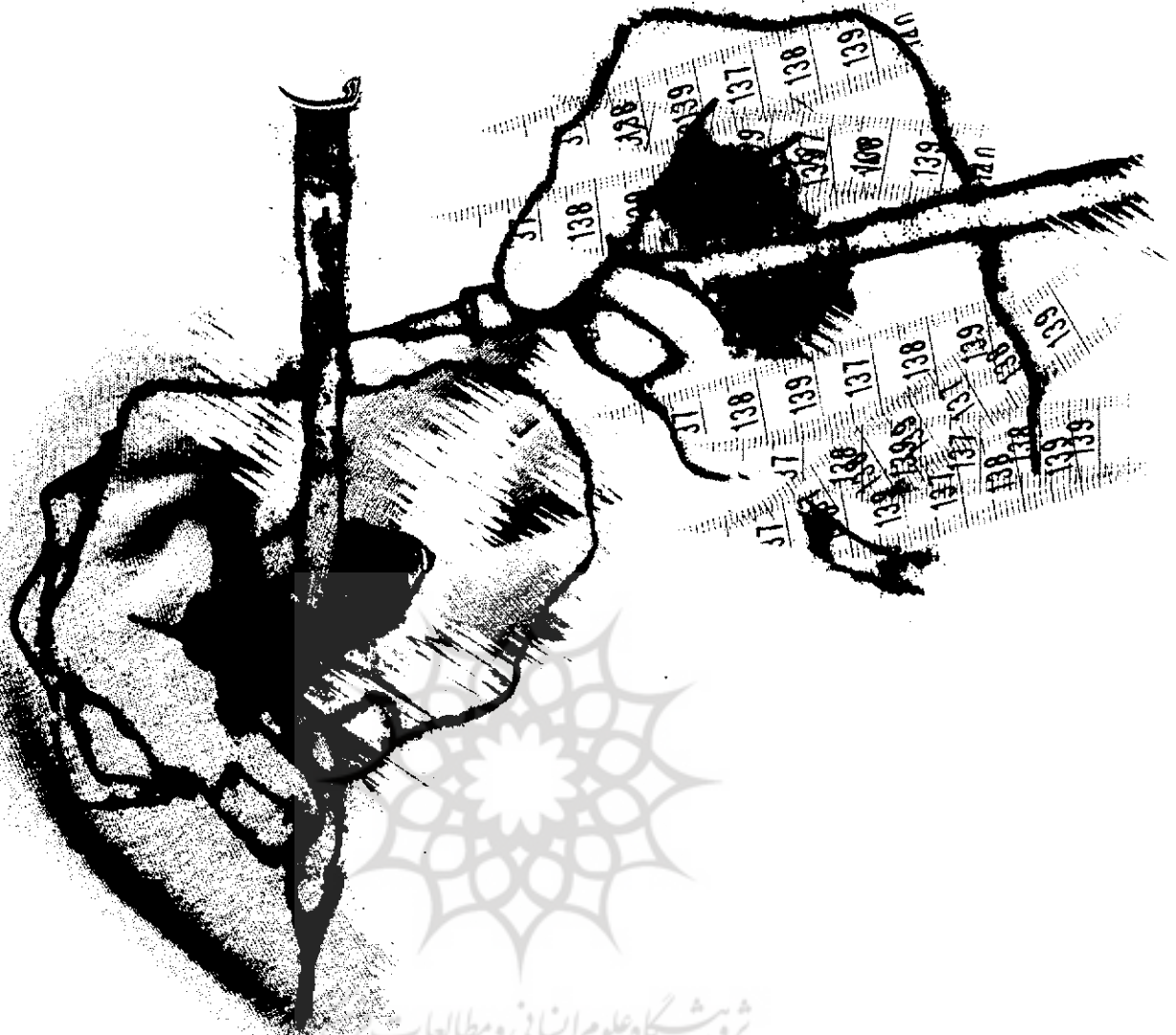
شماره

می‌داند، با نویسنده در میان گذاشته و از او خواسته می‌شود که مقاله پس از رفع اشکال برای نشریه بازپس فرستاده شود. مطلبی که در اینجا می‌بینید، بخشی از نوشته خانم رمانلی^۱ است که تغییر و تحول دیدگاههای او را درباره شیوه نوشتن نقد و بررسی بر مقاله‌های دیگران نشان می‌دهد. او این مطلب را برای مجموعه‌ای از مقالات درباره چگونگی انتشار نشریه‌های علمی نوشته است. در این مجموعه، شماری از استادان باتجربه دیدگاهها، روشها و آموخته‌های خود را درباره جنبه‌های مختلف نوشتن، ارزشیابی، نقد و بررسی، ویرایش و انتشار مقاله در نشریه‌های علمی - پژوهشی با خوانندگان در میان گذاشته‌اند.

نخستین دست‌نوشته را برای نقد و بررسی، زمانی تحویل گرفتم که هنوز در دوره دکتری دانشجو بودم. چنین تکلیفی، هم برایم

یادداشت مترجم

در نشریه‌های جدی علمی - پژوهشی، هیأت تحریریه (editorial board) معمولاً از سه رکن اصلی تشکیل می‌شود: سردبیر نشریه (chief ed./journal ed./ editor) و جز آن؛ نویسندگان نقد و بررسی (journal re./ reviewers) که گاه نیز حکم مشاوران تخصصی (specialist counsellors) را دارند؛ و ویراستاران و نسخه‌ویرایان (editors & copy-editors). البته گاه ممکن است که ویراستاران نیز مقاله‌های رسیده را بررسی، ارزشیابی یا نقادی کنند و نظر خود را برای سردبیر و تصمیم‌گیری او بنویسند. از تفاوتها که بگذریم، روش متداول در مقاله‌های مهم و قابل توجه این است که سردبیر نشریه اگر مقاله رسیده را عیناً برای چاپ ممکن نداند، از کسی که مقاله را با نظر تخصصی می‌خواند، می‌خواهد که آن را بررسی و نقد و اشکالات کار را معلوم کند. این اشکالات به گونه‌ای که سردبیر مصلحت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

نویسنده: لینن رمانلی مترجم: عبدالمسین آذرنگ

کمی دستپاچه شدم. پیش از آنکه حتی یک کلمه را بخوانم، تنها یک هدف در سر داشتم: دستنویست دومی به دستم برسد. البته گردش دستنویستها با نظر سردبیر است؛ باید درمی یافتم چگونه نقد و بررسی ای بنویسم که سردبیر را تحت تأثیر قرار دهد.

حقیقت را بگویم، هیچ سرنخی نداشتم. گمان می کردم باید نشان دهم که اطلاعاتم در زمینه کارم «به روزه است» و اینکه مسائل پژوهشی مربوط را می شناسم. می پنداشتم که باید توانایی ام را در روشهای پژوهشی ثابت کنم و هیچ نقصی نباید در کارم باشد. خیال می کردم که در اجرای توصیه هایی به نویسندگان نقد و بررسی تا روشن تر بنویسند. پس مصمم به اظهار نظر کردن، عملاً همه جنبه های نوشته را از نظر گذراندم.

لازم نیست یادآوری کنم که بازده کار اصلاً در نظرم نبود. در آن

اسباب افتخار بود و هم موجب دستپاچگی. تا آن وقت چیزی منتشر نکرده بودم و فقط فصلی از یک کتاب و چند متن سخنرانی نوشته بودم. مانند بیشتر دانشگاهیان و پژوهشگران در مراحل نخستین فعالیتشان، این سودا را در سر داشتم که در حرفه ام فردی مشهور و عضوی محترم باشم. به استادانم که نگاه می کردم، می دیدم که وقت زیادی صرف نقد و بررسی دستنویستها می کنند و از بابت دعوت به عضویت در هیأت های تحریریه مجله های سطح بالا می بالیدند. صورت نامهای هیأت های تحریریه را از نظر گذراندم و متوجه شدم که از شماری افراد مشهور تشکیل می شود که نام آنها را نیز به عنوان نویسندگان مقاله های مجله ها دیده ام. ظاهراً نقد و بررسی راهی به سوی تشخیص بود و من هم می خواستم نویسنده نقد و بررسی باشم.

بنابراین، همان نخستین دستنویست را که گرفتم - و باید بگویم که

هنگام نمی‌دانستم که این می‌تواند مشکلی نگران‌کننده باشد. دست کم یک هفته دغدغه نقد و بررسی و نوشتن آن را داشتم و به پیشنهادی که باید برای رساله دکتری ام تهیه می‌کردم، اصلاً توجه نداشتم. بسیاری از منابع مهم مقاله را دیدم و خواندم. همان نخستین نقد و بررسی بیش از ۸ صفحه و برپایه زیرعنوانهایی که خود نویسنده به کار برده بود، تنظیم شد. مشکلات هر قسمت را با حوصله و قدری فضل‌نمایی توضیح دادم و گفتم که نویسنده چگونه می‌تواند کارش را بهتر عرضه کند. آن وقت نمی‌دانستم، و حالا هم نمی‌دانم که نویسنده مقاله چه کسی بود، اما حالا و بدین وسیله از او عذرخواهی می‌کنم.

به همان نقد و بررسی که نگاه می‌کنم (بله، هنوز هم آن را دارم) احتمال می‌دهم که تنها هدفی که تأمین کرد جامعیت بود. دست کم سردبیر برای رد کردن مقاله‌ای که دریافت کرده بود، به قدر کافی مایه در اختیار داشت. نقد و بررسی به شدت ارزش‌یابانه بود. پیشنهادهای اصلاحی که می‌دادم، اعتقاد نداشتم که برای تجدیدنظر نویسنده، کمک‌سازنده‌ای در اختیار او بگذارم. جان کلام اینکه فقط انتقاد کردم و بس.

چند ماه بعد دستنویست دوم برای نقد و بررسی به دستم رسید، و سپس سوم و چهارم. ظاهراً نقد و بررسی نویسنده بودم. در نقد و بررسی دستنویستهای جدید، بیشتر از همان روال گذشته پیروی کردم، اما دو چیز به نظرم خطا می‌آمد: نخست آنکه متوجه شدم، و احساس سرخوردگی کردم، که نوشتن نقد و بررسی وقت فراوانی می‌برد. مطالب بسیاری می‌خواندم، منابع مقاله را می‌دیدم که با پژوهش خودم کمتر ارتباط داشت. به نظر نمی‌رسید که خواندن کمک زیادی به نوشتن نقد و بررسی بکند. نیزی بردم که سردبیران در نامه‌هایشان به نویسندگان، فقط گاهی از نقد و بررسی من یاد می‌کردند. از عجایب نقد و بررسی است که تنها بازخورد نقد و بررسیها، نامه سردبیر به نویسنده است. چگونه بود که اظهار نظرهایم در تصمیمهای سردبیر و رهنمودهای او به نویسنده راهنما قرار نمی‌گرفت؟

پنداشتم که شاید نقد و بررسیهایم به قدر کافی مربوط نیست. این حدس، قریب به اطمینان صائب بود؛ شاید نقد و بررسی ام باید بر مسائل اصلی دستنویست تأکید مستقیم‌تری می‌داشت؛ شاید فقط باید بر مسائل اصلی دستنویست تأکید می‌کردم، به گونه‌ای که سردبیر در پاسخ به نویسنده، نکات روشن و مشخصی در اختیار داشته باشد.

نقد و بررسیهایم کوتاه‌تر شد و رهیافت پرشمردن و بحث کردن درباره مشکلات اساسی کمتری در پیش گرفتم. نقد و بررسیهایم سریع‌تر شد. مجبور نبودم مقاله‌ها را به تفصیل بخوانم و درباره هر نکته آن اظهار نظر کنم. خیال می‌کنم حقیقت امر این باشد که مجبور نبودم برای یاری رسانیدن به نویسنده که مقاله بهتری بنویسد، برای او دردسر فراهم بیاورم.

از برگه‌های آزمون دانشجویان می‌دانیم که ارزشیابی آسان‌تر از توضیح است. گاهی به نظر می‌رسید که یاد گرفته‌ام چگونه نقد و بررسیهای مؤثر بنویسم. ساده‌ترین راه درباری، کنترل بلیت ورودی است.

اما، نچندان زود، در خلال نخستین سال تدریس در دانشکده، درباره نقد و بررسی چند درس دشوار آموختم؛ درس از نقد و بررسیهایی که درباره مقاله خودم نوشتند. هیچ‌گاه نویسنده شماره ۲ نقد و بررسی را فراموش نمی‌کنم که فرضیه‌هایم را «بی‌معنی و بی‌محتوا» دانسته بود. این کلمات عملاً لحن اظهار نظر در سراسر نقد و بررسی بود. مطلب در نهایت ارزش‌یابانه بود و اصلاً جنبه سازنده نداشت. همینکه به نویسنده نقد و بررسی ناسزاهای مزخرف، بزدل و احمق را نثار کردم، البته لزوماً نه با این ترتیب، بر آن شدم در مقاله به گونه‌ای تجدیدنظر کنم که منتقد بررسی‌کننده پیشینه مقاله را متقاعد سازد که اظهار نظرکننده با خصومتی آشکار کارم را نقد کرده است. عصبانی بودم که از بابت کمکی که نویسنده نقد و بررسی نکرده بود، پاسخی با لحن «سپاسگزارانه» نداده بودم. نمی‌دانستم از کجا شروع کنم.

دیگر نویسندگان نقد و بررسی بیشتر یاری‌رسان بودند. نویسنده



شماره ۱ مسئله اصلی مطالعه را ستوده بود. این، وسیله بسیار مفیدی برای تأکید بود. به کمک ارزیابی دوباره نویسنده نقد و بررسی از هدفه‌هایم، توانستم مسیر اصلی استدلالی را بیابم که نوشته‌ام باید دنبال می‌کرد. تجدید نظر فقط با دورریختن همه بحثهای زاید و تفاوت‌هایی که مفهوم نبود، در بازنگری به سادگی آغاز شد. نویسنده شماره ۳ به داده‌ها علاقه نشان داده بود، اما راه‌هایی را یادآور شده بود که از طریق آنها تجربه و تحلیل می‌توانست بهتر به نتیجه برسد. این نویسنده به ویژه به ارتباط تجربه و تحلیلها با مسائل اصلی بحث توجه کرده بود، و همین نویسندگان راه تجدید نظر در نوشته‌ام را به من نشان داده بودند.

تقریباً در همان ایام، با یکی از همکاران ارشد که در یکی از نشریه‌های سطح بالا همکار سردبیر بود، گفت‌وگویی داشتم. او درباره نویسنده‌گی، نوشتن نقد و بررسی و ویرایش صحبت می‌کرد. او گفت که بهترین مقاله‌ها - مقصود مقاله‌هایی که درک ما را از ساختارها پیشرفت دادند و منبع ارجاع قرار گرفتند - همانها هستند که در اصل فقط یک اندیشه خوب برای عرضه و توضیح دارند. این اندرز برای من به عنوان نویسنده، مفید آمد؛ ولی شاید چنان اندیشه خوبی به شمار نمی‌آمد که همه مواد و مطالب را یکپارچه و همه مسائل تجربی را در نوشتن مقاله برای همیشه حل کند. نیز به این نتیجه رسیدم که نکته او برایم به عنوان نویسنده نقد و بررسی، رهنمود خوبی است. دیگر نویسندگان نقد و بررسی به من کمک کرده بودند تا دریابم در کار خودم چه چیزی قابل توجه و مهم است و این، سهم مثبتی بود که من نیز می‌توانستم داشته باشم. از آن پس و تا این روز، نقد و بررسی‌هایم همواره با مطلب کوتاهی درباره اینکه مقاله چه سهم مفیدی می‌تواند داشته باشد، آغاز می‌شود.

نیز عهد کردم که در اظهار نظرهایم درباره نویسندگان هیچگاه سنگدل نباشم. همچنین این درس را خوب آموختم که معارضه با نویسنده نقد و بررسی عنود چگونه قوای آدم را تحلیل می‌برد. عصبانی و آزرده شدن، وقت زیادی از آدم صرف می‌کند. اگر به گمان نویسنده شماره ۲ آنقدر «بی‌معنی و محتوا» نبودم - بله، هنوز هم آزارم می‌دهد - پس ممکن بود به نویسندگانی که آنها را نقد و بررسی می‌کردم، به نسبت درخور مدیون باشم. اخیراً از دیدن «رهنمودهایی به نویسندگان نقد و بررسی» یکی از فصلنامه‌های علمی که نسبت به اظهارنظرهای سرزنش‌آمیز یا تحقیرآلود هشدار داده بود، خوشحال شدم. سردبیران یادآور شده بودند که دامنه زبان نقد و بررسی بی‌ادبانه، فراتر از آزرده احساسات نویسنده است. نویسندگانی که به آنها بی‌اعتنایی یا اهانت شود، ممکن است میل همکاری با نشریات را از دست بدهند. شماری از نویسندگان ممکن است روزی مقاله‌های بسیار خوبی بنویسند.

بنابراین، مصمم شدم لحن مثبتی داشته باشم و در پیشنهادهایم برای اصلاح، یاری‌رسان باشم. یک نکته مهم که به سرعت کشف کردم، این بود که نظرم درباره نوشته بسیاری اوقات تغییر می‌کرد. گاه، به ویژه در مقاله‌هایی که در بار اول خواندن کم مایه به نظر می‌رسید، آن گاه که سعی می‌کردم سهم اصلی آنها را بیان کنم، ارزشهای تازه‌ای در نوشته کشف می‌کردم. شاید این تنها تأثیر

هاله وار تلاش‌هایم برای برشمردن سهم باشد. با این حال، دور شدن از این گمان که نویسنده چیزی برای گفتن دارد، به نظر خوب است. البته نوشتن نقد و بررسی با دید مثبت، سه دام تازه گذاشت که در آنها افتادم: نخست، اختلاف فزاینده میان لحن مثبتی که درباره نویسندگان اختیار می‌کردم و آن دسته‌ای که غالباً درباره کارشان نتیجه ارزشیابی منفی را برای سردبیر ذکر می‌کردم. خودم را گرفتار نوشتن نامه‌های بلند به سردبیران و تلاش در راه زدن پل بر شکافها یافتم. دوم، بیش از پیش به نظرم رسید که وقت (و کاغذ) زیادی صرف می‌کنم تا به نویسندگان به دقت توضیح دهم چگونه باید در مقاله‌هایشان تجدیدنظر کنند. سوم، هیچ‌کدام از اینها خیلی کارآمد نبود. نقد و بررسیها باز بسیار طولانی می‌شد و من نیروی خلاق بسیاری روی مقاله دیگری صرف می‌کردم.

نمی‌دانم که نخستین مشکل را اصلاً به گونه‌ای رضایت‌بخش حل کرده باشم. هنوز هم به سردبیران نامه می‌نویسم، گرچه نامه‌ها کوتاه‌تر شده است. هنوز هم نگرانم، به ویژه وقتی که در نقد و بررسی تجدیدنظر می‌کنم، وقتی که نویسندگان درخواست‌هایم را برای تجدیدنظر عمده به طور کامل «به گوش» نمی‌گیرند. شاید این گفته راست باشد که تنش میان ارزشیابی و کمک سازنده را هیچ‌گاه نمی‌توان به طور کامل حل کرد. یک راه حل جزئی که به آن رسیده‌ام، نزدیک شدن به نقد و بررسی با تکرار آن چیزی است که درباره مقاله در نظر دارم، اما گمان می‌کنم خلاصه‌ای از تجدیدنظر هم لازم باشد. گرچه در واقع خیال می‌کنم این کار وظیفه سردبیر باشد که احتمال تجدیدنظر موفق را در میان بگذارد، یا تجدیدنظر را تصمیم فرض کند.

در باب مشکل دوم، همکار ارشد دیگری کمک بسیار سودمندی کرد. چند سال پیش، در جلسه هیأت تحریریه‌ای، همین همکار به نکته‌ای پرداخت که به طور وسیع رایج بود، یعنی اینکه از نویسنده خواسته شود مقاله را طوری بنویسد که نویسنده نقد و بررسی می‌خواست آنطور نوشته شود. من این را «خطا» می‌دانستم. وظیفه نویسنده نقد و بررسی نیست که مقاله کاملی را که نویسنده باید بنویسد، توصیف کند. این باور که نویسنده نقد و بررسی می‌تواند آنقدر بداند، یا حتی آنقدر بخواند، که از پس پژوهشی برآید که نویسندگان باید به انجام برسانند، کبر و نخوت است. تنها وظیفه واقعی نویسنده نقد و بررسی این است که نشان دهد نویسنده چگونه می‌توانست پژوهش مد نظرش را بهتر انجام دهد. پس از این بود که نقد و بررسی‌هایم باز کوتاه‌تر و نیز سریع‌تر شد.

پانویسها:

1- Elaine Romanelli,

2- Romanelli, Elaine, 'Becoming a Reviewer: Lessons Somewhat

Painfully Learned', in: L. L. Cummings; Peter Frost (eds.),

Publishing in the Organizational Sciences, Sage Pub, 1995,

pp. 195-202.